

# جایگاه خاورمیانه و شمال آفریقا در ثبات و امنیت اروپا

نویسنده: پروفیسور Cesare Merlini رئیس موسسه

روابط بین المللی - رم

منبع: نشریه Adelphi Papers شماره ۲۳۰ - ۱۹۸۸

از انتشارات موسسه بین المللی مطالعات

استراتژیک در لندن

تلقی برای فیصله دادن به مسائل این ناحیه مرجح است: کمپ دیوید، - این نقطه اوج توانائی ایالات متحده در مقام یک میانجی مسلط - یا اعلامیه و نیز، این نقطه اوج توانائی اروپا در مورد «هم صدا شدن» در این ناحیه (حتی با وجود عدم هماهنگی عملی).

این دو برداشت سازش ناپذیر نبودند، اما اروپائیان نتوانستند واشنگتن را نسبت به این امر متقاعد گردانند و تنها تماشاگر زوال محتوم اهمیت و کارسازی مواضع خود شدند. به هر تقدیر، آنها همچنان فعال باقی ماندند، ولی در حالتی از هماهنگی کاهنده میان خودشان - که شاید بتوان همکاری در مورد تروریسم را از آن مستثنی کرد. یگان‌هایی از نیروی نظامی با اندازه‌ها و ارتباطات مختلف از سوی کشورهای اروپائی به نیروی چند ملیتی مستقر در سینا، نیروی سازمان ملل در لبنان (UNIFIL) و نیروی حافظ صلح در بیروت پیوستند و کشتی‌هایی به منظور مین روبی به دریای سیاه فرستاده شد. آمادگی یا دست کم استعداد حضور نظامی اروپا در این ناحیه را چند مثال دیگر، از جمله نقش فرانسه در چاد نمایان می‌سازد. برخی از این عملیات موفقیت آمیز و بعضی ناموفق بوده است و چند تائی نیز در دست انجام می‌باشد.

## تروریسم

در این بین، تروریسم یکی از جنبه‌های روزمره صحنه خاورمیانه گشته است. میزان وقایعی مثل گروگان گیری انواع شخصیت‌ها (دیپلماتها، روزنامه نگاران، ساکنان محلی)، ربودن هواپیماهای غیر نظامی - و در یک مورد ربودن یک کشتی غیر نظامی - کشتار بی محابای مردم به وسیله بمب‌های ساعتی در طی این سالها چند برابر شده است. کشورهای غربی تنها هدف این گونه اقدامات نبوده‌اند ولی بیشتر و بیشتر از همه کشورها آماج این عملیات قرار گرفته‌اند. بدون وارد شدن به کنه سرشت و منشاء پدیده تروریسم، که از حوصله این مقاله بیرون است، شایسته است که بر آثار و عوارضی که تروریسم بر سیاست کشورهای گوناگون اروپائی و ارتباط این سیاست‌ها با خط مشی ایالات متحده گذاشته است تاکید ورزیم.

بدواً طرز برخورد اروپا با تروریسم دارای سه وجه مشخص بود: دولت‌ها به طور جداگانه در صدد مقابله با مشکل تروریسم بر می‌آمدند و می‌کوشیدند از مناسبت‌های دو جانبه خاص بهره گیرند. کوشش می‌شد تا قضیه فلسطین به مثابه ریشه اصلی و مهم این پدیده مد نظر قرار گیرد. و تلاش‌های آگاهانه‌ای به عمل می‌آمد تا اجازه داده نشود که پاسخ به تروریسم، سیاست‌های سرتاسری در این ناحیه را دیکته کند. نخستین وجه این روش، از جهت آنکه تروریسم در هدف و عمل پدیده‌ای فراملی می‌باشد، به غلط شکل گرفت. اروپائیان با درک این نکته به تدریج در میان خودشان، ایالات متحده، و نیز در چارچوب‌های گوناگون موجود از جمله در قالب دیدار سران هفت کشور (که ژاپن و کانادا را نیز در بر می‌گیرد)، ترتیبات ضد تروریستی هماهنگی اندیشیده‌اند. این همکاری نه تنها از این لحاظ که اقدامات پیشگیرانه و تنبیهی علیه تروریست‌ها را امکان پذیر ساخته بلکه همچنین از این بابت که اعمال فشار موثر بر دول حامی تروریسم یا دولی که از تروریسم برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می‌کنند را میسر گردانیده، حائز اهمیت بسیار بوده است.

به حساب آوردن انگیزه‌های اجتماعی - سیاسی تروریسم در سیاست

ماهیت دو گره اصلی در تار عنکبوت سخت درهم پیچیده این منطقه، یعنی قضیه اسرائیل و فلسطین و جنگ خلیج فارس، بار دیگر این امکان را فراهم می‌آورد که میان خاور نزدیک (با دنباله‌ای که در شمال آفریقا دارد)، و خاورمیانه، از لحاظ جغرافیائی خط فاصل سنتی را ترسیم نمائیم.

این دو ناحیه به واسطه پیوندهای متقابلی که از جهت ژئواستراتژیکی، عبور نفت و گاز طبیعی، و تازه تر از همه، مسئله تروریسم بین المللی دارند در ثبات مدیترانه تاثیر می‌گذارند. وجه ارتباط دیگر این دو ناحیه با امنیت مدیترانه آن است که نیروهای نظامی ایالات متحده در مدیترانه را می‌توان در خلیج فارس، یا بالعکس، مستقر ساخت و به کار گرفت. کشورهای اروپائی نیز، البته با توانایی‌های نظامی محدودتر، دارای همین گزینه گسیل نیرو هستند. اخیراً با تقویت ناوگان ایالات متحده در مدیترانه بوسیله یگان‌های دریائی آلمان پاختری که نقش پشتیبانی غیرمستقیم از درگیری غرب در آبهای جنوب غربی آسیا را بعهدہ دارند، تحول سیاسی چشمگیری به وقوع پیوسته است. نکته دیگر اینکه اخیراً به مسائل امنیتی نشأت گرفته از خاور نزدیک و خاور میانه که به پیمان آتلانتیک مربوط می‌شود، برچسب «(مسائل) خارج از منطقه» می‌زنند. اما به رغم این خصوصیات مشترک، باز هم میان اوضاع و احوال این دو منطقه اختلافاتی هست که برخورد متفاوت با آنها را موجه می‌سازد. اولاً، هنگام نگارش این مطلب، جنگ میان ایران و عراق در جریان است و نه در خاور نزدیک (هر چند در آنجا نیز صلحی در میان نیست). ثانیاً، گرچه گروه قومی غالب را (از حیث عددی) در هر دو منطقه اعراب تشکیل می‌دهند، لکن کشور حساس در یک منطقه اسرائیل است و در دیگری ایران. هر یک از این دو کشور درگیر کشمکش‌هایی خاص و احتمالاً دارای سرنوشتی متفاوت است. آخرین و مهم‌ترین نکته در این تحلیل آنست که ماهیت درگیری، منافع و توانایی‌های اروپا در اعمال نفوذ برای حل مسائل خاور نزدیک و خاورمیانه یکسان نیست.

## سیاست‌های غرب

افول نقش بین المللی اروپا در سراسر دوران پس از جنگ، در تمامی این ناحیه آشکار، مهم و در واقع از همه جای جهان چشمگیرتر و ژرف بوده است. این افول تابع الگوی یکنواختی نبوده بلکه به صورت گام به گام و همراه با شتابگیری‌ها، بحران‌ها و برخی بهبودهای زود گذر روی داده است. نقش پیشین اروپا در این ناحیه را برخی بازیگران محلی با جهت گیری‌های مختلف، ایالات متحده، و تا اندازه‌ای بسیار کمتر، اتحاد شوروی بر عهده گرفته‌اند. لیکن آنجا که پای منافع مشترک «غرب» در میان است، شاید اروپائیان چندان زمینه را نیاخته باشند. مشکل اینجاست که برداشت کشورهای غربی نسبت به حراست از این منافع غالباً متفاوت و گاه یکسره و اگر است. نه برای هماهنگ ساختن سیاست‌های ملی راهی هست و نه اراده سیاسی آشکاری برای چنین کاری وجود دارد. به ویژه بین سیاست‌های اروپا و ایالات متحده تفاوت‌هایی موجود است.

سه عامل را به مثابه وجوه بارز این اختلافات ذکر می‌کنند. اولاً به نظر اکثر اروپائیان، بحران‌های این منطقه، خاصه بحران‌های خاورمیانه را باید به منزله مشکلاتی منطقه‌ای نگریست و با آنها برخورد کرد. طبیعتاً این شیوه نگرش مستلزم راه حل‌های منطقه‌ای است. نظر رایج در ایالات متحده این است که بحران‌های یاد شده جزئی از صف آرانی ژئوپلتیکی شرق و غرب است. ثانیاً در عین حال که هر دو قاره کهن و نو (اروپا و آمریکا) از موجودیت اسرائیل پشتیبانی می‌کنند، حمایت اروپا مزوجی است از ملاحظات سیاسی و دین اخلاقی، - که گاه ملغمه‌ای مبهم است - حال آنکه طرز رفتار ایالات متحده به نحو فزاینده‌ای شکل تکلیفی و تعهدی به خود می‌گیرد باین ترتیب که یک گروه ذینفوذ داخلی و نیرومند در صدد است آن را به اقدامات (یا ممنوعیت‌های) مثبت و مؤثر در سیاست‌گذاری مبدل سازد. و سرانجام آنکه اروپا، این وارد کننده حریص انرژی، سخت به نفت و گاز خاور نزدیک و خاورمیانه وابسته است. حال آنکه ایالات متحده می‌تواند بدون آن روزگار بگذراند (هر چند که چنین نکرده است). وابستگی به انرژی را به طور حساب شده در درجه سوم اهمیت قرار دادیم. درباره پیامدهای سیاسی وابستگی اروپا به نفت، غالباً مبالغه شده است.

«سلاح نفت» به رغم مطلوبیت زود گذرش، از نشان دادن کارآئی خود عاجز مانده است. در طول هفت سال که این سلاح می‌بایست حداکثر کارآئی را داشته باشد (۱۹۷۳ تا ۱۹۸۰) غرب - آمریکای شمالی و اروپا - نه به اختناق دچار آمد و نه از خاور نزدیک و میانه بیرون انداخته شد. بر عکس در همان سالها شاهد وقایعی از این دست بودیم: دیپلماسی رفت و بازگشت هنری کیسینجر (و بالنتیجه طرد شدن مسکو)، دیدار انور سادات از بیت المقدس با وجود ستیزه جوئی‌های اربابان نفت، یا گرفتن این مباحثه سرتاسری در غرب که کدام طرز





● روند زوال نقش اروپای غربی در تحولات خاورمیانه از سال ۱۹۸۰ آغاز شده است و نه تنها همکاری و اقدامات دستجمعی دول اروپائی در این منطقه با موفقیت همراه نبوده بلکه سیاست‌های صرفاً «ملی» آنها نیز پی آمدهای بهتری نداشته است.

● چنین می نماید که در برخورد با مسائل خاور نزدیک و میانه باید از سیاست‌هایی مکر آمیز، پیچ و خم دار و یا پنهانی پیروی کرد، لکن حقیقت این است که اینگونه سیاست‌ها نیز به ندرت ثمر بخش بوده است.

● نمونه ناکامی جامعه اروپا از تعقیب حتی معقول‌ترین ابتکارات در خاورمیانه و نزدیک، سرنوشت نافرجام گفتگوهای اروپا - اعراب است که اینک تنها بامبادله نامه‌هایی ادواری میان دبیر کل جامعه عرب و رئیس جامعه اروپا زنده نگهداشته می شود.



### سیاست‌های ملی

تا اینجا خط مشی‌ها و علائق «اروپا را برحسب واگرایی یا همگرایی آنها با سیاست‌ها و منافع ایالات متحده مورد بحث قرار دادیم. عملاً اینگونه برخورد با رهیافت‌های اروپا به معنی محدودیت توصیف سیاست‌ها و منافع ملی توسط اروپائیان است.

#### فرانسه

در هر گونه بررسی از سیاست‌های ملی، فرانسه طبیعتاً در راس اروپا و در مقام کوشاترین کشورها در این ناحیه قرار می گیرد. پاریس دارای مناسبات ویژه‌ای با عراق، تونس و الجزایر است، در جیبوتی در مجاورت بحر احمر نیروی نظامی قابل توجهی را آرایش داده، و در چاد مستشار نظامی دارد. با لبنان هم روابط ویژه‌ای داشته و از وضعیت قریب به انهدام لبنان سخت لطمه دیده است. از اینرو، ابتدا خروج نیروهای نظامی فرانسه و سپس خروج مستشاران نظامی این کشور از بیروت را باید به مثابه نقطه عطف عمده‌ای نگریست. این وقایع همراه با موقعیت جدید فرانسه به منزله هدف مرجح تروریسم بین‌المللی نشانگر پایان دوره‌ای است که با رفتار بهتر اعراب نسبت به فرانسه در طی تحریم نفتی سالهای ۴-۱۹۷۳ آغاز شده بود. دیدگاهی که بخشی اعظم دشواریها را به مساله اسرائیل - فلسطین (که موضع فرانسه در قبال آن غالباً دو پهلو بوده است) و فاصله گرفتن از ایالات متحده نسبت می دهد، کاملاً متقاعد کننده نیست. کامیابی ناچیز سیاست‌های فرانسه در مغرب عربی که این مسائل در آنجا اهمیت کمتری دارد، دیدگاه مذکور را نقض می کند.

نقش فعال تر فرانسه در این ناحیه، به علت میراث استعماری پیشین و نیز سیاست‌های فرهنگی این کشور و اصرارش بر یک موضع خاص عموماً در رهبری جامعه اروپائی منعکس نگشته است. در نتیجه این اوضاع و نیز در اثر جنگ سفارتخانه‌ها بین فرانسه و ایران، ملاحظات داخلی و بین‌المللی مکرراً چنین القاء نموده است که دولت فرانسه باید آنجا که پای سیاست خاور نزدیک و خاورمیانه‌ای آن کشور در میان است کوتاه بیاید.

#### انگلستان

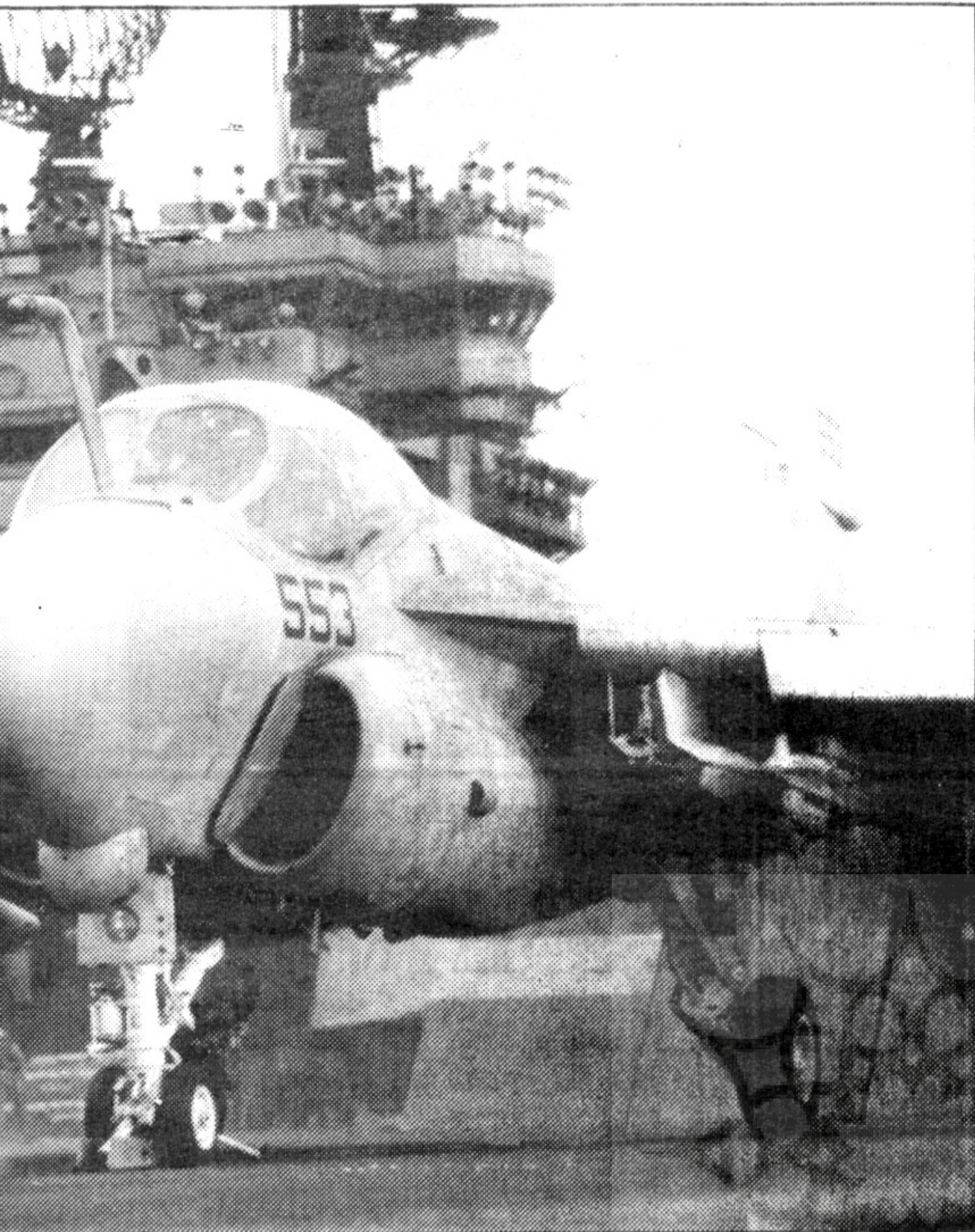
اخیراً کناره گیری مستمر بریتانیا از مسائل خاورمیانه و نزدیک از روش فرانسه محتاطانه تر پخته تر و متجانس تر بوده است. فوران‌های دوره‌ای فعالیت دیپلماتیک انگلیس (که سرانجام به دیدار مارگارت تاچر از مصر و اردن در سال ۱۹۸۵ انجامید) حس احتیاط کاری عمومی را که خواستار احتراز از درگیر شدن در ابتکارات مخاطره آمیز در عین حفظ ارتباط با مسائل منطقه، و اجتناب از اختلاف با ایالات متحده در عین خودداری از همسازی در بست با سیاست‌های آمریکا می باشد، آشکار می سازد. مشارکت انگلستان در نیروهای پاسدار صلح از سینا تا بیروت، در بانیترین سطح ممکن، فقط مشارکتی نمادین بوده است. می توان استدلال کرد که بریتانیا به این سبب که بحران نفت بسیار به موقع بود و شرایط ایده آلی را برای سرمایه گذاری در دریای شمال فراهم ساخت، تنها کشور غربی است که ترازنامه اش در امور خاور نزدیک و خاورمیانه زبانی نشان نمی دهد.

گزارش نیز به چند دلیل تا حدودی تصحیح گشته است. هرگاه که چشم انداز توافق وجود داشت، عملیات تروریستی غالباً ادامه می یافت و یا حتی تشدید می شد. همچنین روشن می گردید که شماری از گروهها یا دولت‌ها از قضیه فلسطین به منزله اهرمی برای اجرا و یا تشویق اقدامات تروریستی استفاده می کنند، عملیاتی که از آرمان فلسطین بیگانه و یا حتی برای آن زیانبار بوده است. و سرانجام اینکه گروههای جدید تروریستی به تروریست‌های قدیمی فلسطینی اضافه شده و حتی در این زمینه نقش مسلط پیدا کرده اند. اکثر دولت‌های اروپائی هنوز بر این عقیده اند که پیکار با تروریسم هر قدر هم لازم باشد، نباید سیاست‌های کلی در این ناحیه را تعیین کند، البته شاید انگلستان از این نظر مستثنی باد.

دو دلیل عمده واگرایی دولت «کراسی» (Craxi) از حکومت ریگان در جریان بحران «آشیل لائورو - سیگونلا» (Achille Lauro - Singonella) اتکاء آن دولت به یاسر عرفات برای میانجیگری، و تمایل به آسیب ندیدن روابط ویژه اش با مبارک رئیس جمهور مصر بود. بعد از گذشت دوسال دست کم دلیل دوم هنوز در تجزیه و تحلیل‌ها معتبر می ماند.

به رغم کوشش‌های ملی و بین‌المللی (همه دولت‌ها دست به انجام تحقیقات، تاسیس واحدهای ویژه دیپلماتیک و اطلاعاتی، و نیروهای ضربتی نظامی زده اند) عملیات تروریستی کماکان ادامه دارد. علت این است که ظاهراً تروریسم سودآور است. از سه گونه عملیات یاد شده در بالا یعنی بمب گذاری، هواپیما ربائی، و گروگان گیری، روش آخری برای کشور هدف تنگناهای خاصی و حاد ایجاد می کند و ثبات و تداوم خط مشی آن را زیر فشار می گذارد. از آنجا که هر اقدام پنهانی یا مذاکره سری بالضروره باید خارج از چهارچوب‌های همکاری بین‌المللی و حتی دستگاههای اجرائی داخلی انجام پذیرد، لذا موجب بدگمانی و عدم اعتماد بین دولت‌های غربی و نیز در داخل این کشورها می شود. احتمال اینکه یک دولت دموکرات بتواند به هر ترتیب از سرنوشت گروگان‌ها چشم پوشی کند، وجود ندارد. و اگر از اعلامیه‌های حاکی از اینکه هیچ مذاکره‌ای با تروریست‌ها انجام نخواهد گرفت بگذریم، برای این دولت دشوار خواهد بود که در برابر وسوسه کسب محبوبیت ناشی از سالم باز آوردن شهروندان خود به کشور، آنها را به کمترین بهای ظاهری، پایداری نماید. چنان می نماید که گویی امور خاور نزدیک و میانه، بالضروره مستلزم سیاست‌هایی مکر آمیز، پیچ و خم دار و یا پنهانی می باشد، هر چند در حقیقت چنین سیاست‌هایی نیز به ندرت ثمر بخش بوده است. تحلیل واکنش‌ها در قبال تروریسم فهرست طولیلی از نمونه‌های شناخته شده ارائه می دهد و معقول است که بپذیریم فهرست معاملات یا تلاش‌های صورت گرفته برای انجام معاملات، حتی از این هم طولانی تر است. مورد ایتالیا نشان می دهد که در آمیزه‌ای از قاطعیت و مذاکراتی که خواه ناخواه وجه مشخصه رفتار با این مسئله دشوار و محیلا نه است، اولی به هنگام مقابله با تروریسم داخلی و دومی در معامله با تروریسم بین‌المللی موفق بوده است. خارج از قضیه تروریسم نیز نمونه‌هایی وجود دارد. دیدار فرانسوا میتران با سرهنگ قذافی در «کرت» در سال ۱۹۸۴ به پایمردی آندرناس پاهاندرونو برای رسیدن به توافقی در مورد فراخوانی متقابل نیروها از چاد کاملاً بی حاصل بود.





انگلستان فقط به میزان محدودی قربانی عملیات تروریستی بوده و جای تردید است که این وضع ثمره گرایش نخست وزیر انگلستان به موضع گیری استوار و بیزاری او از خط مشی های کج و معوج باشد. لندن روابط دیپلماتیک خود با لیبی و سوریه را گسسته است، ولی تصمیم اول نتیجه واقعه ای بوده که چندان ارتباطی به تروریسم نداشته و دومی به دنبال یک حمله نافرجام تروریستی که هدف آن بیشتر اسرائیل بود تا بریتانیا، اتخاذ شده است. جالب است که در حاشیه یادآور شویم که به رغم قطع رابطه رسمی بین انگلیس و لیبی، سفارت ایتالیا در طرابلس حتی پیش از آنکه به اتباع و منافع خودی توجه داشته باشد، مشغول مراقبت از شهروندان باقی مانده و منافع بریتانیاست. لندن، صرف نظر از مشارکت در اعلامیه و نیز، در قبال مواضع یا اقدام های دسته جمعی اروپائیان در خاورمیانه و نزدیک رغبت چندانی نشان نداده است. خط مشی مبتنی بر سرسختی ظاهری در عین کوتاه آمدن، ممکن است نفوذ انگلستان را از حد مورد انتظار کمتر سازد ولی در عوض تهدیدهایی که متوجه منافع این کشور است به طرز موثری محدود می گردد. از سوی دیگر مشارکت در هر گونه رهیافت چند جانبه، ادامه خطی مشی فوق الذکر را برای بریتانیا دشوار می گرداند.

### جمهوری فدرال آلمان

دو مانع عمده در برابر سیاست های آلمان غربی در خاور میانه و نزدیک وجود داشته که یکی تنگناهای قانونی و محدودیت توان برای فعالیت های نظامی در خارج از چارچوب ناتو، و دیگری ته مانده دین اخلاقی بی است که نسبت به یهودیان احساس می شود. عامل نخست مانع مشارکت آلمان فدرال در نیروهای پاسدار صلح شده، و عامل دوم بن را از اقدام در مقام واسطه با یک قدرت غیر نظامی باز داشته است، در حالیکه این کشور چنین نقشی را در نواحی دیگر از جمله شبه جزیره ایبری (با توفیق قابل توجهی) ایفا نموده است. از سوی دیگر مشاهده می شود که اینگونه محدودیت ها گهگاه خاصه در مناسبات با خاور نزدیک مطلوب واقع شده و در عین حال مانع نخستین دیدار یک صدر اعظم آلمان غربی از اسرائیل در سال ۱۹۸۶ نگردیده است. از این گونه محدودیت ها در خلیج فارس، که منافع و شرکای بالقوه جمهوری فدرال آلمان در آنجا فراوانند، حسن استقبال نشده و شاهد آن تلاش هایی است که آلمان در جهت رفع موانع موجود برای فروش اسلحه به عربستان سعودی به عمل آورده است.

عملیات تروریستی هم در داخل آلمان غربی و هم در خارج علیه آن صورت گرفته است. همچنانکه در مورد دیگر کشورهای اروپائی هم دیده شده، ارتباطی واضح بین تروریست های زندانی و باجگیری با توسل به گروگان گیری به وجود آمده است. این امر عملاً موجد عامل باز دارنده دیگری می شود که موضع معتقدان به دور ماندن هر چه بیشتر جمهوری فدرال آلمان از خاور نزدیک و خاور میانه را تقویت می کند، موضعی که به وسیله کاهش وابستگی به نفت خاور میانه نیز تحکیم شده است. رویهم رفته، حمایت بن از همکاری با شرکای اروپائیش میان دو وضعیت در نوسان بوده است، یکی استفاده از جامعه اروپا به مثابه ابزاری برای تحصیل نقشی فعال تر و دیگری بیم از اینکه به منظور تامین مالی سیاست های دیگران مورد استفاده قرار گیرد.

### ایتالیا

کوشش های صبورانه ایتالیا برای میانجیگری در منازعات خاور نزدیک و به تازگی در خلیج فارس، غالباً به صورت تلاش در جهت سازگار ساختن اموری سازش ناپذیر در آمده است. رم گهگاه خود را در ستیز با یک یا چند کشور (از جمله ایالات متحده) و هدف مکرر یا صحنه نبرد تروریست های بین المللی دیده است. لیکن این تصویر یکسره منفی یا بی اب و رنگ نیست. روابط ایتالیا با کشورهای میانه رو عرب، خاصه با مصر محکم است، حضور و منافع ایتالیا در لیبی به سطحی تنزل یافته است که دیگر تنگنایی برای خط مشی دولت ایجاد نمی کند، واحدهای ایتالیائی عملاً در کلیه نیروهای حافظ صلح در منطقه حاضر بوده اند (و در بیروت از ماموریت خود چه در داخل و چه در سطح بین المللی خاطره خوبی بجا گذاشته اند)، محدودیت های سیاسی ناشی از واردات هنگفت نفت و گاز از طریق متنوع ساختن عرضه کنندگان کاهش یافته و از سفارتخانه های ایتالیا در خواست شده است که حفاظت منافع انگلستان و فرانسه را به ترتیب در طرابلس و تهران به عهده گیرند. اولویت ها همیشه روشن نیست. ایتالیا فاقد وزنه سیاسی و نظامی لازم بر ایفای نقش یک عامل یا میانجی کار آمد در این ناحیه است. تلاش برای ایجاد همکاری اروپائی با کامیابی مواجه نبوده است و این امر فی نفسه باید دولت ایتالیا را از هر جناحی که باشد به احتیاط در سیاست های منطقه ای رهنمون گردد.

### اسپانیا

این نظر که ایتالیا، فرانسه و اسپانیا باید به مثابه انجمنی کوشا در جهت ابتکارات ثبات آفرین و گسترده تر در صدد اقدام مشترک در مدیترانه برآیند، ظاهراً در مادرید با استقبال بیشتری مواجه شده است تا در رم که خاستگاه آن بوده است. خط مشی اسپانیا در خاور نزدیک و شمال آفریقا به دنبال تغییر نظام سیاسی این کشور و بخصوص پس از برقراری مناسبات دیپلماتیک با اسرائیل، شتاب گرفته است. لیکن، مسائل دو جانبه با مراکش، غالباً مانع عمل اسپانیا در ناحیه مغرب عربی، یعنی جایی که امکانات عمده ای برای اقدامات ثمربخش وجود دارد، شده است.

### جامعه اروپا

حتی بدون به حساب آوردن دیدگاهها و سیاست های دیگر کشورهای اروپائی، که البته به هیچ وجه بی اهمیت نیستند، شگفت آور نیست که اعضای جامعه اروپا با آنهمه جهت گیری های ملی متفاوت، هم آهنگ ساختن آراء خود را دشوار یافته اند چه رسد به همصدائی. لیکن، معمولاً دولت های اروپائی عزم آن دارند که ریاست شش ماهه جامعه را عهده دار شوند تا خاور نزدیک و میانه را به منزله اولویتتی برای اقدام مشترک خارجی قرار دهند و احياناً به این بهانه وزیر خارجه (یا حتی نخست وزیر) خود را به عنوان سخنگوی اروپای غربی به سفری در منطقه بفرستند. غیر از چند دولتی که به آنها اشاره شد، سایر اعضای جامعه اروپا عموماً نسبت به این امر رغبتی نشان نداده اند. تلاش های بلژیک در طول نیمه اول سال ۱۹۸۷ برای کسب پشتیبانی جامعه اروپا نسبت به کنفرانس بین المللی پیشنهادی برای حل مسالمت آمیز مساله خاور نزدیک، نمونه تازه ای است.

نمونه ناکامی جامعه اروپا از تعقیب حتی معقول ترین ابتکارات، سرنوشت نافرجام گفتگوهای اروپا - اعراب است. اعضای جامعه پس از اهمیتی که در دوره پیش از اعلامیه و نیز برای این گفتگوها قائل شدند اکنون فقط به وسیله نامه هایی که به طور ادواری میان دبیرکل جامعه عرب و رئیس جامعه اروپا مبادله می شود آن را زنده نگه داشته اند. کوشش دیگر، یعنی تلاش برای رسیدن به توافق اقتصادی با شورای همکاری خلیج فارس که با گفت و شنودهای سیاسی توأم بوده ظاهراً با دشواریهای مشابهی، لکن در جهت



● هر چند توانائی های کافی و مناسب نظامی مهم ترین ابزار پاسداری از منافع غرب در خاورمیانه به شمار می رود ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که استفاده از همکاری های دفاعی برای مقاصد نظامی در خارج از صحنه اروپا ممکن است به جای آنکه گرهی از کار بگشاید، وضع را پیچیده تر سازد



معکوس، مواجه شده است. در مذاکرات جامعه اروپا با شورای همکاری، اروپائیان آشکارا (به منظور محدود ساختن روند بنیادگرایی اسلامی) به جنبه سیاسی قضیه علاقمندند و از همکاری کامل تجاری (زیر فشار صنعت نفت) اکراه دارند، حال آنکه در گفت و شنود با اعراب بر جنبه اقتصادی (تحویل نفت) تاکید داشته و از جهت سیاسی (پشتیبانی از آرمان فلسطین) محتاط بوده اند. جنبه مشترک در این میان، ضعف انگیزه برای طرفین بوده است، هر چند اعراب برای داشتن يك جایگزین غربی در برابر ایالات متحده بارها از کشورهای اروپائی خواسته اند که به صورت منسجم و یکپارچه دست به عمل بزنند.

سطح نامطلوب همکاری جامعه اروپا از حیث اتخاذ خط مشی در قبال خاور نزدیک و میانه را می توان با توجه به دو نکته توجیه کرد. یکی اینکه غالباً تصور می شود اینگونه همکاری و تعاون به علت مسائل درهم پیچیده خاور نزدیک و میانه، واگرایی زیاد از سیاست های امریکا، و فقدان امکانات نظامی مشترک (که امری است چاره ناپذیر) بسیار دشوار است. لیکن باید اذعان داشت که در شمال آفریقا - به ویژه در مغرب عربی - که آثار کمتری از این موانع به چشم می خورد نیز جامعه اروپا علیرغم هدفی که مکرراً اعلام داشته یعنی کمک به توسعه و یکپارچگی منطقه، چندان موفق نبوده است. سهم جامعه اروپا در ثبات کرانه جنوبی مدیترانه که حوزه فعالیت دستگاه روابط خارجی می باشد ناامید کننده بوده، در حالیکه امور مربوط به کرانه شمالی مدیترانه که بواسطه گسترش دامنه جامعه اروپا مسائلی «درونی» تلقی می شود، مورد توجه خاص قرار گرفته است. نکته دومی که مقاله حاضر سعی در اثبات آن دارد این است که اگر همکاری دول اروپائی با موفقیت همراه نبوده، سیاست های صرفاً ملی نیز بی آمدهای بهتری نداشته است.

#### ایالات متحده

در سال های پس از ۱۹۸۰، شاهد روند تاریخی زوال نقش (ونه لزوماً فعالیت) کشورهای اروپائی، چه منفرداً و چه دستجمعی، در خاورمیانه و نزدیک بوده ایم. در طول همین سالها نقش ایالات متحده تدریجاً از حالت میانجی گری مسلط در بالاترین سطح سیاسی، از جمله شخص رئیس جمهور (کمپ دبوید) به حالت حضور نظامی و گاه اقدام نظامی، همراه با فعالیت سیاسی و دیپلماتیک

در سطح نسبتاً محدود، تغییر یافته است. ولی چشمگیرترین دگرگونی، گسترش نقش اتحاد شوروی می باشد که به علل زیر صورت گرفته است: عوض شدن ماهیت و سبک سیاست های امریکا در منطقه، وضعیت نزدیک به نابودی لبنان و ظهور سوریه به عنوان يك قدرت منطقه ای (البته با پشتیبانی شوروی)، و بالاخره آمیخته شدن مسائل خاور نزدیک با جنگ ایران و عراق، یعنی رویدادی که به مراتب بیش از قضیه «اسرائیل - فلسطین» بر منافع حیاتی اتحاد شوروی اثر می گذارد.

افشای جریان پنهانی و نافرجام «ایران - کنترا» در اواخر سال ۱۹۸۶، موضع ایالات متحده را نه تنها در خاورمیانه بلکه تا اندازه ای کمتر ولی بهر حال غیر قابل چشم پوشی در خاور نزدیک، به نحوی ویرانگر متاثر ساخت. از آنجا که وجود ایالات متحده برای دستیابی به هرگونه راه حلی در این منطقه آشوب زده ضروری است، می توان گفت که ماجرای یاد شده پایگاه غرب را به طور کلی خدشه دار ساخته است.

این جریان باید سیاست سازان واشنگتن را بر آن دازد که بیش از پیش به رای و نظر متحدان خود توجه کنند. در این صورت، می توان به دنبال مشورتهای قبلی دست به اقداماتی هماهنگ، متجانس و یکپارچه زد.

#### رویدادهای سال ۱۹۸۷

روبهم رفته روشن است که دو مسئله «اسرائیل - فلسطین»، «جنگ خلیج فارس» به رغم ارتباطات متقابلی که دارند، از یکدیگر متمایزند. بنابراین راه حل آنها هم باید متفاوت باشد. در خاور نزدیک (در زمان نوشتن این مقاله) هیچ چیز برای غرب به طور چشمگیر اضطراری نیست. امنیت اسرائیل جای تردید ندارد - مسائل این کشور بیشتر داخلی است تا خارجی. یکپارچگی مجدد ساف در پرتو حمایت شوروی، این سازمان را نه برای سازش آماده تر ساخته است و نه برای اسرائیل خطرناک تر. دنیای عرب به اندازه همیشه پراکنده و نگرانی آن از بنیادگرایی اسلامی بیش از هر چیز دیگر است. تصور نمی رود که ایالات متحده پیش از استقرار کامل رئیس جمهور جدید در وضعیتی باشد که بتواند دست به اقدامات و ابتکارات اساسی بزند با این وجود، بی تحرکی و رکود مستمر زیانهای جدی برای کشورهای عرب میانه رو، بویژه اردن و مصر در بر خواهد داشت. فایده اصلی کنفرانس بین المللی صلح خاورمیانه، هر قدر هم در حال حاضر شانس برپائی آن اندک باشد، این است که کارها را (مرحلاً به صورت آهسته) به جریان خواهد انداخت. به همین دلیل دولت های اروپائی حق داشتند که در اوائل فوریه سال ۱۹۸۷ به کوشش های دیپلماتیک تقریباً عجیب و غیر معمول شیمون پرز وزیر خارجه اسرائیل (که به طور سیستماتیک مورد مخالفت اسحق شامیر بود) پاسخ مثبت دادند و بدین ترتیب راه را برای موضع نسبتاً مساعد وزارت خارجه ایالات متحده گشودند. ادامه کمک جامعه اروپا و آن عده از کشورهای عضو که مایلند در این فراگرد فعال باشند، ولو در سطح محدود، ضروری است. این امر به حفظ همکاری و مشارکت ناگزیر شوروی در روند صلح (مثلاً از طریق اعمال نفوذ مثبت بر بازیگرانی چون سوریه و ساف) کمک خواهد کرد. ضمناً جامعه اروپا به سهم خود باید توجه ایالات متحده و اسرائیل را به این نکته معطوف دارد که توسعه اقتصادی منطقه، و به طور قطع سرزمین های اشغالی، زمینه لازم و اجتناب ناپذیری برای هرگونه راه حل خواهد بود.

در این رابطه، برنامه ۳ میلیون اکوئی (ECU) کمک و همکاری بازرگانی به سود جوامع ساحل غربی رود اردن و نواز غزه، وجه عملی سیاستی است که صرفاً نمی تواند روی کاغذ باقی بماند. اردن نیز يك طرح توسعه پیشنهاد کرده که مستلزم حمایت مالی از جانب کشورهای غربی است. لیکن چنانچه قرار باشد کنفرانس بین المللی پیشنهادی، به صورت مرکز پیشبرد فراگرد صلح در خاورمیانه نزدیک در آید، باید انتظار داشت که بطور معمول مسئله ظرفیت و توانائی جامعه اروپا برای همکاری در روند صلح نیز مطرح شود. پیشنهاد بلژیک درباره مشارکت جامعه اروپا به عنوان يك نهاد مستقل در این کنفرانس، به زحمت بخت آنرا دارد که بر اشتیاق و علاقه سنتی دولت های اروپائی به اقدام مستقیم و پیروی آنها از دیدگاهها و سیاست های ملی غالب آید. این وضع بویژه در مورد فرانسه و انگلستان که اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل هستند مصداق دارد.

بر عکس، سیر حوادث در خاورمیانه سریع بوده است. هر چند ایالات متحده نقش مرکزی خود را در این منطقه موکد ساخته لکن فراگرد تصمیم گیری و حصول اتفاق آراء در واشنگتن در جوی صورت پذیرفته است که هنوز زخم های ناشی از قضیه «ایران - کنترا» التیام نیافته و دولت برای حفظ خط مشی خارجی، فارغ از تاثیر ناکامی های اخیر تلاش می کند. در همان حال، دولت امریکا ضمن کاربرد ابزار نظامی (و بازنگهداشتن گزیدار افزایش استفاده از این ابزار در صورت لزوم) در صدد جلب نظر غیر خصمانه اتحاد



● طرز تلقی نسبت به ربط سیاسی، فاصله، و طبیعت تهدیدهایی که از خاورمیانه و نزدیک سرچشمه می‌گیرد در پایتخت‌های غربی متفاوت است و از همین رو نیز گرایش اندکی به پذیرش مشکلات و تنگناهای ناشی‌کننده از آن می‌شود.

● جامعه اروپا در رابطه با شورای همکاری خلیج فارس، آشکارا (به منظور محدود ساختن روند بنیادگرائی اسلامی) به بعد سیاسی قضیه علاقه نشان داده و از همکاری کامل تجاری اکراه داشته است، در حالیکه در گفت و شنود با اعراب بر جنبه اقتصادی (تحویل نفت) تاکید ورزیده و از جهت سیاسی (پشتیبانی از آرمان فلسطین) محتاط بوده است.



صادرات نفت از ناحیه خلیج فارس زیر فشار قرار دارد. با این ترتیب حتی اگر افزایش جریان نفت از راه‌های دیگری غیر از تنگه هرمز هم مورد توجه قرار گیرد، نیاز به اعاده ثبات در منطقه همچنان به صورت یک اولویت باقی خواهد ماند.

#### نتیجه:

از لحاظ اتحاد آتلانتیک، بحران‌های «خاور نزدیک» نه تنها مسائلی «خارج از منطقه» (ولو جزئاً) به حساب می‌آید، بلکه از حیث سطح تهدیدکنندگی نیز پائین تر از چیزی است که ناتو به خاطر آن تاسیس شده است. کشمکش‌های سابق با لیبی در مدیترانه، محدودیت‌های اقدام هماهنگ این اتحادیه را نشان داده است. بحران‌های «خاورمیانه» تهدیدکننده تر است اما در عین حال از دسترس اتحادیه آتلانتیک دورتر می‌باشد. طرز تلقی نسبت به ربط سیاسی، فاصله، و طبیعت این تهدید در پایتخت‌های مختلف غربی متفاوت است و به همین لحاظ نیز تمایل اندکی به پذیرش مشکلات و تنگناهای ناشی از اقدامات انفرادی و مبتنی بر گرایش‌های ملی متحدان نشان داده می‌شود.

تجربه به دست آمده از مشورت‌های دو جانبه و چند جانبه قبلی درباره بحران‌های «خارج از منطقه» - چه سیاسی و نظامی، و چه مربوط به تروریسم - خیلی مثبت یا دلگرم کننده نبوده است. معذالک، هیچ جایگزین اصیل یا مفید دیگری هم برای تک روی اعضاء اتحادیه وجود ندارد. در هر حال تنش‌ها اجتناب‌ناپذیر است، به ویژه زمانی که پای قضایای عملی مانند استفاده از پایگاه‌های ناتو برای عملیات «خارج از منطقه» در میان باشد.

منظور از پیشنهاد کشیدن خط فاصل بین خاور نزدیک و خاور میانه که در آغاز این مقاله مطرح شد، شناخت دو دسته مسائل کاملاً متمایز می‌باشد که هر چند متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، لیکن اولویت‌ها و نیز فرصت‌های متفاوتی از جهت مشارکت در پیشبرد راه‌حل‌ها در برابر کشورهای اروپای غربی قرار می‌دهند.

منافع کشورهای اروپای غربی عمدتاً همگرا و متجانس بوده و به طور کلی چنین ایجاب می‌کند که حوزه مدیترانه به ناحیه‌ای برخوردار از ثبات و توسعه اقتصادی مبدل گردد. آنها بالقوه این امکان را دارند که برای رسیدن به هدف یاد شده از ابزار اقتصادی و سیاسی به طور دستجمعی استفاده کنند، لیکن مسائل خاور نزدیک مانع مهمی در این راه به شمار می‌رود.

توانائی‌های نظامی در مدیترانه برای اتحادیه به منظور مقابله با تهدید شوروی (که مسلماً از میان نرفته) ضرورت دارد، حال آنکه رویارویی با تنش‌های محلی مستلزم توانائی‌هایی است که ماهیتاً تا اندازه‌ای متفاوتند. پرداختن به طرح‌های مربوط به امنیت جامع و ابزارهای آن در خاورمیانه هر چند بی‌مورد نیست، بلکه بالنسبه اهمیت کمتری دارد چهارچوب‌های سازمانی اروپائی را می‌توان برای مشاوره به کار برد، ولی انتظار نمی‌رود که این چهارچوب‌ها موجد اقدامات هماهنگ شوند. توانائی‌های کافی و مناسب نظامی مهم‌ترین وسیله حر است از منافع غرب در خاورمیانه است. لیکن در عین حال که برای تقویت همکاری دفاعی میان کشورهای غربی گام‌هایی برداشته می‌شود، باید در نظر داشت که استفاده از این همکاری برای مقاصد نظامی در خارج از صحنه اروپا ممکن است به جای آنکه گرهی از کار بگشاید، وضع را پیچیده‌تر سازد.

شوروی در مذاکرات دیگری که جریان دارد، بر آمده است.

شورای امنیت سازمان ملل با دشواری کوشیده است نقش خود را به مثابه چارچوبی برای اداره بحران و فیصله منازعه حفظ کند. در همین احوال سیاست شوروی در قبال سازمان ملل کشورهای غربی را با خطر از دست دادن اعتبار مواجه کرده است، چه رسد به رهبری در این نهاد. ظاهراً در مسکو نظرات دولتمردان بین پذیرش اولویت غرب مبنی بر جلوگیری از پیروزی ایران و سعی در گرفتار ساختن ایالات متحده در نزاع با تهران (با وجود تمام تنش‌هایی که این امر در روابط مسکو با دیگر کشورهای غربی ایجاد خواهد کرد)، و مخاطرات ناشی از نزدیک‌تر شدن ایالات متحده به کشورهای میانه‌رو خلیج فارس تقسیم گردیده است.

کلیه شواهدی که بر شمرده شد و مشعر بر سیاست‌های محتاطانه اروپائیان در خاورمیانه و نزدیک بود، ظاهراً با حضور نیروهای دریائی بلژیک، فرانسه، ایتالیا، هلند و انگلستان در خلیج فارس نقض می‌گردد. از سوی دیگر واحدهای دریائی آلمان غربی به مدیترانه اعزام شده‌اند. این امر به دو دلیل حائز اهمیت است: ۱- نخستین اقدام از این نوع می‌باشد. ۲- مشارکتی نمادین در مساعی اروپاست.

چنین می‌نماید که اروپای غربی دریافته است که کشمکش در خلیج فارس که ادامه یافتن آنرا با بی‌توجهی غیر مسئولانه تلقی کرده و همزمان به طرفین متخاصمین جنگ افزار می‌فروشد، جدا از مساله فروش و حمل نفت، بر امنیتش تأثیر می‌گذارد.

مخاطرات، بزرگ به نظر می‌رسد. در واشنگتن اقدامات یک جانبه همچنان مرجح شمرده می‌شود. ماموریت نیروی دریایی سایر کشورهای غربی نیز به وسیله تصمیمات سیاسی ملی تعیین و هدایت شده، اما دارای بسندگی نظامی نیست (تصمیم فرانسه تا اندازه‌ای مستثنی است). به علاوه حراست از کشتیرانی بین‌المللی در خلیج فارس هر اندازه که در جلوگیری از گسترش نزاع مهم باشد، فی نفسه نمی‌تواند منجر به آتشی میان دو کشور در حال جنگ گردد.

در پشت مشکل فعلی خاورمیانه دو مساله نهفته است. نخست، جریان روزافزون اسلحه و مهمات به سوی این منطقه است که بیش از نیمی از صادرات جهانی جنگ افزار را دریافت می‌کند. این رقم شامل کشورهای خاور نزدیک هم می‌شود لکن عراق و ایران بزرگترین دریافت کنندگان جنگ افزار بوده‌اند. فرانسه، انگلستان، آلمان غربی و ایتالیا (به ترتیب) از جمله صادرکنندگان هستند ولی ایالات متحده و اتحاد شوروی کماکان تامین کننده اصلی اسلحه می‌باشند. برای متوقف کردن این جریان درخواست‌های متعددی مطرح شده، ولی ماهیت، انگیزه‌ها و ساختار این نقل و انتقالات چنان است که حصول هر گونه توافق را نامحتمل می‌گرداند. لیکن، اگر قرار بر ایجاد چارچوبی برای توافق وسیع شرق و غرب باشد، خویشتن داری هماهنگ و متوازن در قبال طرفین مخاصمه می‌تواند به ایجاد طرحی محدود کننده و برخورد رفتاری عمومی کمک کند.

مساله دوم از بی‌ثباتی بهای نفت مایه می‌گیرد. بین تابستان ۱۹۸۴ و بهار ۱۹۸۷، پس از یک دوره ثبات نسبی، این قیمت‌ها به سطحی نزدیک به حاشیه سود تولیدکنندگان آمریکائی و اروپائی تنزل کرد. تردیدی نیست که هزینه تولید نفت خاورمیانه بسیار کم تر و ذخایر آن فراوان می‌باشد. در نتیجه، رشد